

## خدا و معنای زندگی بشر

صحبت کردن از «معنای زندگی» الزاماً مترادف سخن گفتن از اهداف نیست، بلکه اشاره به مشخصه‌هایی دارد که از لحاظ کمی افزون‌تر است...



لایتناهی بودن خداوند، معنابخش زندگی انسان‌هاست

خدا و معنای زندگی بشر

جام جم آنلاین: صحبت کردن از &#171;معنای زندگی» الزاماً مترادف سخن گفتن از اهداف نیست، بلکه اشاره به مشخصه‌هایی دارد که از لحاظ کمی افزون‌تر است، ارزش دوست داشتن را دارد یا برای محترم شمرده شدن ارزشمند است. در حقیقت نمی‌توان این‌گونه پنداشت که هر انتخابی که افراد داشته باشند یا هر هدفی که آنها برای خود ارزشگذاری کنند، دارای این معیار است. با تمام این تفاسیر تقریباً همگان پذیرفته‌اند که زندگی یک معنای واحد ندارد؛ از سوی دیگر نمی‌توان کسی را یافت که قائل باشد زندگی به کلی فاقد معناست. به این ترتیب این حوزه را می‌توان دارای تعبیر و تفاسیر متعدد و بعضاً هم‌پوشا دانست که البته ایده‌های مربوط به آن فاقد تشابهات هم‌خانواده است. وقتی کسی از معنای زندگی سخن به میان می‌آورد، تصاویر خاصی از ارزش‌های تحسین‌برانگیز، ارزش‌های تضمین‌کننده عشق و دیگرخواهی، کیفیت‌هایی که به زندگی مفهوم می‌بخشد یا اهدافی جدا از رضایت ذهنی و الزام اخلاقی در ذهن مخاطب نقش می‌بندد.

هر چه حوزه معنای زندگی بیشتر مورد کاوش واقع شود، محقق باید نشان دهد مفاهیم این حوزه از وحدت بالایی برخوردار است و تنها شباهت‌های خانوادگی در آنها مطرح نیست. به این منظور محقق باید مراقب باشد بین مفهوم معنای زندگی و دیگر مفاهیمی که ارتباط تنگاتنگی با این حوزه دارد، تمییز قائل شود. به عنوان نمونه مفهوم &#171;زندگی ارزشمند» مترادف مفهوم &#171;زندگی بامعنا» نیست. هیچ‌کس در این سخن شک ندارد که لذاذ حیوانی نمی‌توانند والاترین هدف زندگی باشند. بعلاوه صحبت کردن از زندگی بی‌معنا هم‌ارز حیاتی بی‌ریشه، غیرمنطقی یا پوچ نیست.

البته خوشبختانه برای حصول پیشرفت قابل ملاحظه در حوزه معنای زندگی، این حوزه طالب تحلیلی دقیق از این مفهوم نیست. علم به این‌که معنادار بودن زندگی می‌تواند از منظر تحلیل مسبب به وجود آمدن برتری نهایی در زندگی افراد شود، خود این تلقی را به وجود می‌آورد که معنمندی زندگی از وجود شادی و لذت در آن سو است. در ادامه به تلاش‌هایی می‌پردازیم که سعی داشته ماهیت این &#171;برتری» را در مقام تئوری و نظریه بیان دارد.

### ماوراءگرایی

فلاسفه تلاش داشته‌اند به تدوین و ارزیابی نظریاتی بپردازند که به صورت ریشه‌ای تمام راه‌های معنادار شدن زندگی را مورد تفحص قرار می‌دهند. پایه متافیزیکی و فراماده‌ای این نظریات بر حسب این‌که کدام مشخصه‌ها اجزای تشکیل‌دهنده معناست، با یکدیگر متفاوتند. نظریات ماورائی بیان می‌دارد که معنا در زندگی تنها به واسطه رابطه با گستره‌ای معنوی میسر می‌شود. ماوراءگرایی معتقد است که اگر خدا یا روح وجود داشته یا نداشته باشد، ولی انسان از برقراری رابطه صحیح با آنها عاجز باشد، آنگاه زندگی افراد بی‌معنا خواهد بود. در طرف مقابل نظریات طبیعت‌گرا قرار دارد که می‌گوید معنا در این دنیای ملموس تنها از رهگذر دانش حاصل می‌آید. به عقیده آنها با این‌که معنا از حوزه معنوی نیز غیرقابل دسترسی نیست، اما نمود اصلی آن در همین جهان مادی و فیزیکی است. توجه داشته باشید در اینجا می‌توانیم برای نظریه‌های غیرطبیعی‌گرایانه نیز جایی قائل شویم؛ نظریه‌هایی که می‌گوید معنا تابع مشخصه‌های انتزاعی است که نه معنوی است و نه فیزیکی. البته این احتمال تاکنون به شکل گسترده مورد مذاقه واقع نشده است.

متفکران ماوراءگرا در سنت‌های توحیدی عموماً دیدگاه‌های خود را در دو گروه نظریات خدامحور و روح‌محور دسته‌بندی می‌کنند. دسته نخست برای یافتن معنا در حیات به دنبال برقراری نوعی رابطه با خداوند هستند؛ خدا به عنوان ماهیتی معنوی که دانای مطلق و قادر متعال بوده و زمینه کارکرد دنیای فیزیکی را فراهم آورده است. گروه دوم نیز اصالت را مطلقاً به روح داده و آن را عامل معنادار شدن زندگی قلمداد می‌کنند، حتی اگر خدایی متصور نباشد. البته بسیاری از ماوراءگرایان بر این باورند که برای حصول حیات پُر معنا، برقراری روابطی بخصوص با خداوند و روح به صورت توامان لازم و ضروری است.

### دیدگاه‌های خدامحور

رایج‌ترین و اثرگذارترین دیدگاه خدامحور در حوزه معنای زندگی این است که زمانی حیات افراد معنادار می‌شود که آنها در راستای محقق کردن اهدافی که خداوند تعیین کرده است، اهتمام ورزند. این ایده بیان می‌دارد که خداوند برای این دنیا برنامه دارد و زندگی

افراد به اندازه‌ای معنادار خواهد بود که آنها خداوند را در تحقق برنامه‌هایش یاری داده و هر آنچه او از آنها خواسته را اجرا کنند. محقق کردن برنامه خداوند توسط انسان‌ها به صورت آزادانه و غیرجبری تنها شاهراه رسیدن به معنا در زندگی است. چنانچه فردی نتواند اهدافی که خداوند برای زندگی وی طراحی کرده را وارد صحنه عمل کند، آنگاه حیات وی بی‌معنی خواهد بود.

نکته: رایج‌ترین و اثرگذارترین دیدگاه خدامحور در حوزه معنای زندگی این است که خداوند برای این دنیا برنامه دارد و زندگی افراد به اندازه‌ای معنادار خواهد بود که آنها خداوند را در تحقق برنامه‌هایش یاری داده و هر آنچه او از آنها خواسته را اجرا کنند. نظریه‌پردازان هدف در این خصوص که چه چیز است که سبب می‌شود خداوند به زندگی مردم جهان هدفمندی دهد، با یکدیگر اختلاف نظرانی دارند. برخی ابراز می‌دارند که هدف خداوند تنها منبع اصول و قوانین نامتغیر اخلاقی است و نبود این قوانین موجب بی‌معنا شدن زندگی می‌شود. دیگر منتقدان می‌گویند که وجود یک قانون اخلاقی لازم‌الاجرا برای معنادهی به زندگی الزامی نیست. دیگر نظریه‌پردازان هدف بر این باورند که خلق شدن به واسطه خداوند برای تحقق هدفی خاص تنها چیزی است که می‌تواند وجود انسان را از ورطه مشروط و تصادفی بودن نجات بخشد. البته هنوز معنای دقیق &#171؛مشروط و تصادفی بودن» در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. برخی از دیگر نظریه‌پردازان هدف، ابراز می‌دارند که زندگی انسان تا جایی معنادار است که آفرینش او توسط خالقش هدفمند بوده باشد و این فرآیند از او چیزی مشابه یک اثر هنری ساخته باشد. البته نمی‌توان انتخاب آزادانه را مترادف و لازمه معنامند بودن زندگی دانست، اما آیا همه این انتقادات منطقی به نظر می‌رسد؟!

نظریه رابرت نوزیک در این باب به جای اهداف خداوند، به نامتناهی بودن وجود خود خداوند نظر دارد. وی اعتقاد دارد شرایطی متناهی است که وامدار شرایط دیگری باشد که خود معنادار است. بدین سان زندگی انسان‌ها در شرایطی معنادار خواهد بود که با انسان دیگری – که خود فرد بااهمیتی به شمار می‌رود – ازدواج کنند و این همسر که خود متناهی و محدود است، اهمیتش را از منبع دیگری (مثلاً نوع اشتغال‌اش) کسب کرده است. این اشتغال نیز به نوبه خود باید با جایی دیگر که آن هم معنادار است، در ارتباط باشد و به همین ترتیب الی آخر. مشاهده می‌کنید که هر چیز محدود و متناهی دارای همین روند قهقراپی خواهد بود. این روند تنها در صورتی منتفی خواهد شد که وضع نامتناهی جایگزین وضع متناهی گردد؛ وضعی که خود همه شمول بوده و نیازی نداشته باشد برای معنایی دست به دامن مرجعی دیگر شود. این وضع نامتناهی را تنها در خداوند می‌توان به نظاره نشست. البته این عقیده نیز از هجوم تندباد انتقادات مصون نمانده است: برخی ابراز داشته‌اند که شرایط متناهی نیز می‌تواند بدون متوسل شدن به وضعی دیگر، معنادار باشد. مثلاً این شرایط می‌تواند به‌خودی خود معنادار باشد یا معنای لازم را از چیزهای دیگر دریافت کند، چیزهایی که مثلاً دارای زیبایی، انحصار یا دیگر ارزش‌هاست.

دو عقیده هدف‌محور و بی‌نهایت‌محور دو شاخه اصلی از دیدگاه خدا مرکز است. نقدی که دیدگاه‌های طبیعی‌گرا به این نظرگاه وارد می‌کنند عبارت از این مطلب است که آنها می‌گویند به نظر می‌رسد دنیای فیزیکی خود قادر به انجام وظایفی است که برخی وجود خداوند را برای تحقق آنها الزامی می‌انگارند. طبیعی‌گرایان طبیعت را دارای نوعی اخلاق جهانشمول می‌دانند که ارزشی در خود نهان دارد که معنا از آن ریشه می‌گیرد. حتی برخی نسخه‌های خدامحور نیز وجود دارد که از ناحیه همین اعتقاد ضربه خورده است. در اینجا به دو مورد از این عقاید اشاره می‌کنیم؛ دیدگاهی وجود دارد که وجود خدا را تنها به منظور برقراری عدالت در جهان لازم می‌داند و دیدگاه دوم نیز ابراز می‌دارد که همین که خداوند به مخلوقاتش عشق ورزیده و آنها را به یاد داشته باشد، برای معنادار شدن زندگی آنها کفایت می‌کند.

حقیقت این است که برای آن‌که خداوند مسئول معناآفرینی در زندگی بشر باشد، او باید از مشخصه‌های خاصی بهره‌مند باشد که در دنیای طبیعی یافت نشود. این مشخصه‌ها باید از نظر کیفی برتر از هرگونه خوبی قابل ملاحظه در این دنیای فیزیکی باشد. دیدگاه ماوراءگرا در اینجا بیان می‌کند که معنا به وجود یک چنین موجود کاملی بستگی دارد که دارای خصیصه‌هایی همچون تغیرناپذیری، سادگی و ثبات باشد، ویژگی‌هایی که تنها در حوزه معنوی و روحانی متصورند. معنا نیز می‌تواند از عشق ورزیدن به یک چنین وجود کامل و همسوسازی زندگی خود با اهداف و منویات او سرچشمه بگیرد.

دایره‌المعارف فلسفی استنفورد / مترجم: محمدهادی کرامتی